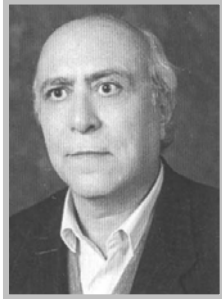


آیات حافظ

در تعلیقات اسرار التوحید

ویراسته دکتر محمد رضا شفیع‌ی گدگنی



دکتر محمد جواد شریعت - استاد بازنشسته‌ی دانشگاه اصفهان

بیرون نهاده‌اند، ولی به نور دل و توحید هنوز نرسیده‌اند، «ایشان رنگ کبود پوشند» (اوراد الاحباب، ۴۱ و نیز مصباح الهدایه، ۲-۱۵۱) چنان که در شعر حافظ می‌خوانیم:

غلام همّت دردی کشان یک‌رنگم
نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیه‌اند
پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد از نه حکایت‌ها بود
و من می‌افزایم:
ما نگوئیم بدو میل به ناحق نکنیم
جامه‌ی کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

ص ۴۶۸

رسم بر آن بوده است که چون صوفی‌یی از خرقه به‌در می‌آمد، دیگران نیز به موافقت او این کار را می‌کردند (اسرار التوحید، ص ۹۴؛ قابوس‌نامه، ص ۲۵۶) و این عمل را خرقه‌بازی نیز می‌خوانده‌اند. (اسرار، ص ۳۴۱)، چنان که در ساقی‌نامه‌ی حافظ:

مغنی کجایی به گلبانگ رود به یاد آور آن خسروانی سرود
که تا وجد را کارسازی کنم به رقص آیم و خرقه‌بازی کنم

ص ۴۷۱

یک ساعته عدل: حدیث نبوی است و به صورت «عدل ساعه خیر من عباده سنه» یا «عدل یوم واحد افضل من عباده ستین سنه» نقل شده است و حافظ به همین سخن نظر داشته:

شاه را به بود از طاعت صد ساله به زهد
قدر یک ساعته عمری که در او داد کند

ص ۴۷۲

شمس قیس تصریح دارد به این‌که: «به حکم آن که ارباب صنعت موسیقی بر این وزن (وزن رباعی) آلحان شریف ساخته‌اند و طرُق لطیف تألیف کرده و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر ابیات تازی سازند آن را قول خوانند، و هر چه بر مقطعات پارسی باشد آن را غزل خوانند» (المعجم ۱۵-۱۱۴) و از همین جا می‌توان دریافت که در شعر حافظ:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

این بنده بیش از چهل سال است که به قول شادروان استاد مجتبی مینوی مورچه‌وار در مورد حافظ و اشعار او از این گوشه و آن گوشه مطلب و اظهار نظر جمع‌آوری می‌کنم و هر جا که کوچک‌ترین کلمه یا جمله‌یی یا مقاله‌یی درباره‌ی حافظ و شعر او بیابم، به مجموعه‌ی یادداشت‌های خود اضافه می‌کنم و حاصل این کوشش‌ها را در مجموعه‌ی به‌نام حافظ‌شناسی در هشت بخش مؤسسه‌ی نشر اساطیر عن‌قریب (ان‌شاءالله) منتشر خواهد کرد.

از جمله مآخذی که این بنده از آن‌ها استفاده‌ی فراوان برده‌ام، نوشته‌های استاد فاضل، ادیب اربیب جناب آقای دکتر محمد رضا شفیع‌ی گدگنی ادام‌الله افاضاته است، چه در کتاب‌های مستقل ایشان، مانند موسیقی شعر و چه در حواشی کتب مصحح ایشان. یکی از آن موارد، حواشی کتاب اسرار التوحید است که در مطاوی این حواشی و تعلیقات به شعر حافظ توجه شده است و در اغلب موارد به‌عنوان شاهد یک یا چند بیت از این شاعر در این تعلیقات آمده است و اینک آن موارد و شواهد را به‌نظر خوانندگان مجله‌ی حافظ می‌رسانم، این مقاله در حقیقت نوشته‌ی جناب ایشان است که من از سواد به بیاض آورده‌ام و باید در صدر این مقال نام مبارک ایشان زینت‌بخش و چشم‌نواز باشد، نه نام این بنده بیاض‌پرداز.

ص ۴۵۹ - ۴۶۰

ابن طاهر مقدسی (صفوة‌التصوف ۴۸) از رقع‌های سه‌گانه یا دوازده‌گانه جامه‌ی عمر بن الخطاب یاد می‌کند... این دوختن مرقعه بر روی مرقعه، اندک‌اندک از این ضرورت ساده، فقر و بی‌اعتنایی به‌ظاهر، مثل بسیاری دیگر از مبانی تصوف، بعدها تبدیل به نوعی ظاهرسازی شد، به حدی که جامه‌های رنگانگ یا «مُصَبَّغَات» و یا «شَوَازک» یا «مُشَوَّزکات» در میان صوفیه رواج گرفت، و به گفته‌ی غزالی خرقه‌ی پشم بگذاشتند و مرقع‌های نفیس و فوطه‌های رفیع و سجاده‌های رنگین طلبیدند (ترجمه‌ی احیاء، ربع مهلکات، ۱۱۲۱/۲) همان مرقع‌های رنگین که حافظ در باب آن می‌گوید:

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
که پیر باده‌فروزش به جرعه‌یی نخرید

ص ۴۶۲

رنگ کبود یا ازرق که متوسط میان سفید و سیاه است، برای کسانی است که از ظلمت طبیعت، به واسطه‌ی توبه و سلوک قدم

اسرار التوحید

فی مقامات شیخ ابی سعید

تألیف

محمد بن نور بن ابی سعد بن ابی طاہر بن

ابی سعید مہینی

بخش اول

مقدمہ، صحیح و تعلیقات

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی



مؤسسہ اشعارات آگاہ

ماجرای کم کن و بازا که مرا مردم چشم
خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

ص ۵۰۴

کلمه‌ی «دیگر» به معنی «بار دیگر» در متون قدیم استعمال
دارد. حافظ:

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب
رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود
دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور
گلبلانگ زد که چشم بد از روی گل بدور

قول به معنی رباعی یا ترانه‌یی که به زبان عربی و روی آن
آهنگ ساخته‌اند، استعمال شده است و غزل نیز به معنی رایج (فرم
خاص شعر فارسی) نیست، بلکه رباعی یا ترانه‌یی است که روی آن
آهنگ ساخته‌اند و به زبان پارسی است. (حافظ و موسیقی، ص ۱۷۲
دیده شود).

ص ۴۷۶

با... بهم: امروز می‌گوییم با هم... از تعبیرات رایج فارسی تا قرن
هفتم است و از بقایای آن در قرن هشتم است که در شعر حافظ
می‌خوانیم:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم

ص ۴۸۲

در راه ایشان نهادیم: خرج و صرف ایشان کردیم، حافظ گفته
است:

ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم

ص ۴۹۴

عذر نهادن: بهانه آوردن، عذر آوردن، حافظ گفته است:
عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را
در مملکت خُسن سر تاجوری بود
[به نظر این بنده، در این جا «عذر نهادن» به معنی «معذورداشتن»
و «پذیرفتن عذر» به جهت بی‌اعتنایی معشوق به عاشق است].

ص ۴۹۵

این حدیث و دوام بو؟ : بو: بُود، باشد، در این کتاب
[اسرار التوحید] بویژه در نقل محاورات بسیار شایع است. سؤال این
است که آیا مشاهده بر دوام بُود؟ (شرح مشکلات نجات، ص ۵۳)...
منظور از این سخن دقاق همان است که حافظ از آن بدین گونه
سخن می‌گوید:

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود
شاهان کم التفات به حال گدا کنند

یا:

در بزم دور یک دو قدح درکش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام را
و در کتب عرفانی، بحث‌های بسیاری بر سر این مسأله وجود
دارد که آیا احوال می‌توانند مستمر و مداوم باشند یا نه. بعضی به
بقای احوال اشارت کرده‌اند، ولی غالباً معتقد به ناپایداری آن بوده‌اند.

ص ۴۹۸

خرقه‌ها در میان افتاد: یعنی بر اثر حالاتی که به جمع دست داد،
عده‌یی از اهل مجلس خرقه‌های خویش را به در آوردند و به میان
جمع افکندند و تعبیر خرقه در میان افتادن یا آمدن از تعبیرات رایج
زبان صوفیه بوده است. عراقی گفته است: (دیوان عراقی، چاپ
نیسی، ص ۱۹۰)

بیا که با لب تو ماجرا نکرده هنوز
به جای خرقه دل و دیده در میان آمد
و حافظ با توجه به همین سنت و با توجه به شعر عراقی گفته
است:

ص ۵۰۵

در عصر حافظ کوتاه‌آستین کنایه از صوفی‌ست:
به زیر دلق مَلَمَع کمندها دارند

درازدستی این کوتاه‌آستینان بین
صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه پرهیز

ای کوتاه‌آستینان تا کی درازدستی
و در همین آستین‌های کوتاه و گشاد بوده است که صراحی
پنهان می‌کرده‌اند:

در آستین مَرَقَح پیاله پنهان کن
که هم‌چو چشم صراحی زمانه خون‌ریز است
و به‌نظر می‌رسد که اگر نه در همه‌ی موارد، در بعضی موارد سر
آستین‌ها را به نوعی می‌بسته‌اند.

ص ۵۰۹

منظور بوسعید از عیّار حَلّاج است و عیّار همان ایّار (یار) شعر
حافظ است:

گفت آن یار کزو گشت سرِ دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

ص ۵۱۵

و تجرید آن است که صوفی از همه‌ی وسایل و امکانات، در این
سفر، صرف‌نظر کند. صاحب قابوس‌نامه، نداشتن مال را در سفر،
تجرید می‌خواند. (قابوس‌نامه، ص ۲۵۲) جریده‌رفتن در شعر حافظ:
جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است
پیاله گیر که عمر عزیز بی‌بدل است

ص ۵۱۷

چه محل؟ چه اعتبار و چه اهمیت، حافظ:
سرو بالای من آن‌گه که درآید به سماع

چه محل جامه‌ی جان را که قبا نتوان کرد
[به‌نظر این بنده «چه محل» همان است که حافظ در بیت دیگر
به‌صورت «چه جای» به‌کار می‌برد:
چه جای من که بلغزد سپهر شعبده‌باز
ازین حیل که در انبانه‌ی بهانه‌ی توست]

ص ۵۲۱

ایستادن به‌عنوان عذرخواهی که صوفیه آن را بر قدم استغفار
ایستادن می‌خوانده‌اند (مرصادالعباد، ص ۳۳۷) خاصّ صوفیه نبوده و
در شعر و ادب فارسی شواهد بسیار دارد... حافظ:
شمع اگر زان لب خندان به زبان لافی زد
پیش عشاق تو شب‌ها به غرامت برخاست

ص ۵۲۲-۵۲۱

چه سنجد؟ چه وزن و اعتبار دارد؟ حافظ:
زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم

مست و آشفته به خلوتگه راز آمده‌ای
گریه‌ی حافظ چه سنجد پیش استغنا‌ی عشق
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شب‌نمی

ص ۵۲۳

مشغله: سر و صدا و بانگ بلند و داد و فریاد... حافظ:
به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود
که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود

ص ۵۲۶

نافه: واحد سنجش مشک... حافظ:

به بوی نافه‌یی کاخر صبا زان طَرَه بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

ص ۵۲۹

نیک: بسیار و زیاد، قید کثرت... حافظ:

ازین مزوّجه و خرّقه نیک در تنگم
به یک کرشمه‌ی صوفی‌وشم قلندر کن

ص ۵۳۰

فتوح: در لغت گشایش، نذر و نیازی که مردمان به خانقاه تقدیم
می‌کنند و محل اصلی درآمد خانقاه و صوفیه بوده است. حافظ گوید:
نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم

دلق ریا به آب خرابات برکشیم

ص ۵۳۴

غلط‌کردن یا غلطاافتادن (مرموزات اسدی، ص ۴۸) یا غلطی
یعنی [اشتباه کردن و] اشتباه می‌کنی، چنان که در این بیت حافظ:
دیشب گله‌ی زلفش با باد همی کردم

گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی

ص ۵۳۶

چهل‌ه‌داشتن: اربعین برآوردن یا اربعینه نشستن، که به
صورت‌های مختلف آن را نقل کرده‌اند و در غالب کتب صوفیه
فصلی در باب آداب چهل‌نشینی وجود دارد (اورادالاحباب، ص ۲۹۰)
و حافظ به همین اسم نظر داشته است که گفته:

که ای صوفی شراب آن‌گه شود صاف

که در شیشه بماند اربعینی

ص ۵۴۰

صوف در شعر حافظ به‌معنی خرّقه به‌کار رفته است:

صوف برکش زبر و باده‌ی صافی درکش

سیم درباز و به زر سیمبری در برکش

ص ۵۴۴

صوت به‌معنی آواز و نوعی تصنیف بوده است، همان که در شعر
حافظ می‌خوانیم:

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‌گرفت

می‌گفتم این سرود و می‌ناب می‌زدم

ص ۵۴۷

مزوّجه، کلاهی‌ست صوفیانه که میان آن را پنبه آکنده باشند.
مرحوم علامه‌ی قزوینی به مناسبت این بیت خواجه:

ازین مزوّجه و خرّقه نیک در تنگم

به یک کرشمه‌ی صوفی‌وشم قلندر کن

از شمس‌اللغات و مؤیدالفضلا، معانی مزدوجه [= مزوّجه] را نقل
کرده و به همین عبارت اسرارالتوحید نیز اشارت کرده است و توضیح
داده که نسخه‌نویسان حافظ به‌علت عدم اطلاع از معنی کلمه آن را
به کلماتی دیگر تصحیف یا تبدیل کرده‌اند (حاشیه‌ی صفحه‌ی ۲۷۴)
گویا هم صورت مزدوجه درست است و هم مزوّجه، هر دو از ریشه‌ی
زوج است و گویا چیزی بوده است مانند دو کلاه که در اندرون
یک‌دیگر جای گیرند و میان آن‌ها انباشته از پنبه باشد.

ص ۵۴۷

بازخواندن: جور درآمدن و منطبق شدن است با چیزی، چنان که در این بیت حافظ می‌خوانیم:
داده‌ام باز نظر را به تذروی پرواز
بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند

ص ۵۶۰

گلیم سیاه رمز شوربختی و عدم سعادت است. [حافظ]:
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه]

ص ۵۶۰

تاره: تار، یک لایه مو. [حافظ]:
زلفت هزار دل به یکی تاره مو بیست
راه هزار چاره‌گر از چارسو بیست]

ص ۵۶۳

از سرِ خواجگی برخاستن: صرف نظر کردن از عالم خواجگی و ثروت و دولت. حافظ:

به ولای تو که گر بنده‌ی خویشم خوانی

از سرِ خواجگی کون و مکان برخیزم

ص ۵۶۹

توجه معنوی و نظر شیخ یا ولی و یا صوفی را همّت خوانند. حافظ:

همّت بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس

که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

ص ۵۸۵

هنر به معنی نیکی‌ست و عموماً معنی مطلق فضیلت را داشته است برابر Virtue. مفهوم Art برای این کلمه امری‌ست بسیار جدید. حافظ:

ناصحم گفت به جز غم چه هنر دارد عشق

برو ای خواجگی عاقل هنری بهتر ازین؟

ص ۵۹۹

پنج تکبیر: در میان اهل سنت در نماز میّت چهار تکبیر گفته می‌شود... و این که بوسعید از امام علی بن ابی‌طالب نقل می‌کند که بر مرده پنج تکبیر زده است درست است و از مسلمات فقه شیعی‌ست... این رشد در بدایه‌المجتهد می‌گوید: در این باب اختلاف بسیار وجود دارد از سه تا هفت تکبیر را نقل کرده‌اند و لید می‌گوید: فقهای بلاد برآند که چهار است، ولی از غیر شیعه نیز پنج تکبیر را نقل می‌کند. در ادب فارسی چهار تکبیر بر چیزی زدن رواج دارد، چنان که حافظ گفته:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

ص ۶۰۳

شکرانه: به معنی آن چه نشان حق‌شناسی و حق‌گزاری و سپاس باشد... حافظ گفته است:

شکر ایزد که میان من او صلح افتاد

صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

ص ۶۰۵

شیخ ما گفت حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است، از میان برگیر و به خدای رسیدی. حافظ بدین سخن بوسعید نظر داشته است که گفته است:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

ص ۶۰۵

عنان بازکشیدن: مرکب را متوقف کردن یا از حرکت آن کاستن، حافظ:

عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حُسن

که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست

ص ۶۱۲

سبقت عنایه فی البدایه... هر که بار از بستان عنایت برگیرد، به میدان ولایت فرو نهد. حافظ به همین مسأله نظر داشته است که گفته:

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کاین سابقه‌ی پیشین تا روز پسین باشد

و با توجه به این که رندی و ولایت و عشق سه مسأله به هم

آمیخته و کلیدی در شعر حافظاند، روشن می‌شود که چه ارتباطی

است میان سخن او و این گفتار بوسعید. حافظ:

ناامیدم مکن از سابقه‌ی لطف ازل

از پس پرده چه دانی که که خوب است و که زشت؟

ص ۶۱۲

عنایت در اصطلاح فلاسفه و متکلمان، علم الاهی‌ست بدان چه هستی بر آن باید باشد تا بر «نظام احسن» قرار داشته باشد و تفاوت آن با قضا این است که عنایت جنبه‌ی تفضیلی علم‌الاهی‌ست به کمال مطلوب هستی و قضا صورت اجمالی آن... و به همین مفهوم است که بوسعید آن را به کار برده و حافظ نیز گفته است:

چون حُسن عاقبت نه به رندی و زاهدی‌ست

آن به که کار خود به عنایت رها کنند

ص ۶۱۳

ذنب مع‌الافتقار خیر من طاعه مع‌الافتخار: گناهی با سوز نیاز بهتر از طاعتی که در آن افتخار باشد، همان که حافظ گفت:

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

ص ۶۱۳

لو لا العصاه لضاع رحمه الله: اگر عاصیان نبودند رحمت خداوندی ضایع می‌ماند، همان که حافظ گفت:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟

ص ۶۱۵

ایاکم و التّنعّم فانّ عبادالله لیسوا بالمتنعّمین: پرهیزید از تنعم که بندگان خداوند اهل تنعم نیستند. حافظ به همین سخن [پیامبر] نظر داشته است که گفته:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد ■